

کتاب آزادی

تعین و تفسیری از آیه الكرسي

عروة الوثقى

www.erfan-darmani.ir

www.erfan-darmani.blogfa.com

www.erfanamali.com

دکتر علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان کتاب : کتاب آزادی

مؤلف : دکتر علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : مهر ماه 1388

تعداد صفحه: 42

بِسْمِ اللّٰهِ الْبَارِئِ

1. «خداوند انسان را آفرید و به وی آزادی انتخاب بخشید تا حق را از باطل و خیر را از شرّ جدا سازد...» فاطمه زهرا (ع)

2. حق و باطل و خیر و شرّ چه بودند که خداوند با خلقت انسان و مختار ساختن او در جهان اراده کرد تا این ارزش های متضاد را از یکدیگر تفکیک نماید به دست و اراده آدمی؟

3. خداوند انسان را آفرید تا او را خلیفه خود کند و محل ظهور اراده و اسماء و ذات و جلال و جمال خویش نماید.

4. تمام مخالفت ابلیس با خداوند در مقام خلیفه گری انسان بود که همان مقام اراده و اختیار است. و لذا همه مخلوقات عالم مشغول سجده و تسبیح و ذکر پروردگارانند خواه و ناخواه. الا آدمی که مختار در این امر است که کافر باشد یا مسلمان.

5. اگر آدمی صاحب اختیار و انتخاب و آزادی اراده نمی بود اصلاً دین خدا و بهشت و دوزخ و امر رشد و تعالی چه معنا و ارزشی می داشت؟ آیا اصلاً ارزش هیچ ارزشی می داشت؟

6. همه ارزش ها و ارزیابی ها معلول آزادی اراده انسان است.

7. اگر طبق آیات و صدها حدیث خداوند کل عالم هستی را برای انسان آفریده است تنها تمایز انسان از سایر مخلوقات فقط آزادی و اختیار اوست پس کل عالم هستی در خدمت آزادی اختیار انسان آفریده شده است.

8. پس آزادی و اختیار برترین معنا و ارزش در کل نظام خلقت و جهان هستی می باشد و مابقی ارزش ها به عنوان زیر مجموعه و معلول آزادی هستند.

9. پس آزادی ذات همه ارزش ها و مفاهیم و حکمت ها و معارف الهی در جهان است.

10. اگر پیامبر اسلام اهل جبر را اهل دوزخ خوانده است پس اهل جبر کافراند و در نقطه مقابل

اهل اختیار هم مؤمناند و اهل بهشت .

11. پس واضح است که دین خدا و رسالت انبیاء هم فقط به این دلیل معنا و ارزش دارد که انسان

صاحب اختیار و آزادی انتخاب است پس آزادی اساس و بستر و ذات دین خدا نیز هست و دین

خدا بر آزادی انسان بنا شده است و گرنه خوب و بد و حق و باطل چه معنایی می داشت و نیز اجر

و عذاب و مسئولیت انسان در جهان.

12. این حق را خود خداوند در قرآن کریم نیز به وضوح بیان داشته است که همان آیه الكرسی

است که پیامبر اسلام آن را قلب قرآن نامیده است و مشهورترین آیه در میان مسلمین است که

هزاران کرامت برایش قائل شده اند که برای هیچ آیه دیگری قائل نشده اند. و این همان آیه «لا

اکراه فی الدین» است: هیچ اکراه و زوری در دین خدا نیست!

13. اگر دین خدا زورکی و جبری می بود کل مقصود خدا از خلق هستی مهمل می شد و جهان تباه

می گشت.

14. آیه الكرسی از توصیف ذات الهی آغاز شده و به معرفی حق دین او که به او می رسد می

انجامد که آن آزادی است که میزان تشخیص رشد از تباهی و حق از باطل است. و حدیث مذکور

از فاطمه زهرا (ع) نیز بدون شک نظر بر همین آیه دارد که آزادی را میزان هدایت و گمراهی و حق

و باطل و خیر و شرّ قرار داده است.

15. آیه مذکور این آزادی را اساس خروج از طاغوت (جباریت) و رهایی از ظلمت و ورود به عرصه نور می داند و در هیچ جای قرآن مرز بین حق و باطل و تاریکی و روشنایی به این وضوح آشکار نشده است که در این آیه مذکور که به راستی قلب قرآن می باشد.

16. و بیهوده نبود که ابلیس آدم را انکار و عداوت کرد زیرا مأمور گمراهی و ضلالت و جباریت است و در واقع خصم آزادی اختیار آدم است.

17. کل رسالت انبیای الهی نیز این بود که انسان را به آستانه آزادی انتخاب برساند و نه اینکه به سوی بهشت و خداوند هدایت کند و ده ها آیه دال بر این مدعاست که: «ای رسول ما تو وکیل مردم و مأمور هدایت آنها نیستی بلکه فقط مسئول رسانیدن امر ما به آنها هستی. و به مردم بگو که از بابت رسالت خود از شما مزدی نمی خواهم و اجرم با خداست و اجرم این است که زین پس هر کس که بخواهد خودش راه هدایت یا ضلالت را بر می گزیند...» پس رسالت پیامبران این بوده که انسان را بیدار سازند و آگاهی بخشند و آزادی اختیار را در فطرت آنها زنده کنند همین و بس .

18. پس پیامبران خدا در یک کلام و در معنای نهائی رسالت خود جملگی رسولان آزادی و اختیار و انتخاب بوده اند و لاغیر. در آیه مذکور به وضوح شاهدیم که پیامبر خدا آزادی بخشیدن به مردم را اجر خود از جانب خدا می داند.

19. خداوند انسان را آزاد و مختار آفرید ولی آدمی شهادت دریافت این گوهره و گنج الهی را نداشت و تن به جبر و جباریت می داد تا این که خداوند پیامبران را فرستاد تا این گوهره الهی را در انسان ها متذکر و زنده و خلاق سازند. پس رسالت رسولان خدا جز آزادی بخشیدن و احیای

نور انتخاب در بشریت نبوده است و همه پیامبران خدا پیامبران آزادی بوده و نهضت همه انبیای الهی نهضت آزادیبخش به معنای کامل کلمه بوده است.

20. آیه الكرسي آشکارا «لا اکراه فی الدین» را عرصه نور نامیده است و خروج از طاغوت یعنی طاغوت همان ظلمت و ضلالت و جباریت است که دین را تبدیل به اکراه و اجبار می کند و مردم را در تاریکی قرار می دهد.

21. طبق آیه مذکور جبر و زور در دین به معنای در تاریکی قرار دادن دیگران است. چرا؟

22. بسیاری می پندارند که دین همان راه هدایت و بهشت است در حالی که ده ها آیه در قرآن خلاف این باور را نشان می دهد مثلاً این آیه که «دین هر آن واقع است» یعنی کل واقعیت جهان هستی و بشریت همان دین است. و یا یوم الدین روزی است که کافر و مؤمن در حضور خدا حاضر می شوند. یعنی دین دو راه دارد یکی راه روشنایی و هدایت و بهشت است و دیگری راه تاریکی و دوزخ است و راه روشنایی و بهشت همان راه آزادی انتخاب و پذیرش مسئولیت آن است. و لذا در دوزخ همه ساکنانش تقصیر خود را به گردن دیگران می نهند یعنی آزادی خود را منکرند و اصلاً چون آزادی اختیار و انتخاب را تکذیب و انکار کردند به دوزخ رسیدند.

23. طبق آیه الكرسي نور همان آزادی انتخاب سرنوشت است یعنی آزادی در دین به معنای راه زندگی، زیرا هر راهی به خدا منجر می شود یکی از طریق بهشت و دیگری دوزخ و آنکه این راه را خود انتخاب می کند به بهشت می رسد و از راه بهشت به خدا می رسد و آنکه انتخاب نمی کند مقیم تاریکی است و به دوزخ می رسد.

24. طبق آیه مذکور آزادی در دین همان راه رشد است و غیر از این هم راه انحطاط و گمراهی (الغی) است.

25. در قرآن کریم چقدر پیامبران خدا به دلیل اصرارشان در هدایت مردم از جانب خدا سرزنش و مؤاخذه شده اند و گاه دچار عذاب گردیده اند. چه قدر این آیه تکرار شده است که: ای رسول تو فقط مسئول ابلاغ پیام ما هستی و نه مسئول هدایت مردم و وکیل مردم هم نیستی. اینها همه مکمل معنای لا اکراه فی الدین است و بیهوده نیست که این آیه را قلب و مرکز قرآن نامیده است رسول خدا.

26. پس صدها آیه در قرآن علناً حامی آزادی در دین است و بدین لحاظ هیچ کتابی را نمی توان مشابه قرآن یافت. و بایستی قرآن را کتاب آزادی نامید چون لا اکراه فی الدین قلب آن است.

27. و نیز در آیه مذکور طاغوت هم تعریف شده است که همان حامیان اکراه در دین خدا هستند و پرستندگان تاریکی.

28. لا اکراه فی الدین نشان می دهد که دین همان وادی آزادی انتخاب است. و این آیه برآستی یکی از کریم ترین آیات قرآن است که در بطن خود چندین حقیقت زنده را آشکارا حاضر دارد از جمله تعریفی که از دین خدا در دو کلمه بیان شده است: لا اکراه فی الدین .

29. لا اکراه فی الدین یک تعریف سلبی از دین است که دین را عین راه آزادی قرار داده است. یعنی هر راه و روشی که در آن اکراه و اجبار و زور و تزویر و فشار نباشد همان دین به معنای راه خداست.

30. همانطور که رسول اکرم نیز سمت دیگر این آیه را تعریف کرده است که اهل جبر اهل دوزخند یعنی آنانکه دارای آزادی انتخاب نیستند و اختیار خود را انکار می کنند یا آزادی دیگران را سلب می کنند گمراهند و به دوزخ می روند.

31. به تجربه و روانشناسی افراد و گروه های بشری در می یابیم که همه جباران خودشان به مراتب مجبورترند و سراسر در تشنج و فشار و ناچاری ها زیست می کنند علیرغم قدرت و ثروت و ارتش و نیروهای سرکوبگری که دارند خودشان در حبس بسر می برند و کمترین اختیاری از خود ندارند. یعنی اهل دوزخند از همین دنیا.

32. و اینک ترجمه کل آیه الکرسی: خداوند یکتاست که جز او خدایی نیست و زنده و پایدار است که نه چرت دارد و نه خواب. هرچه در زمین و آسمان هاست از اوست و کیست که به نزد او شفاعت می کند جز به اجازه او. و می داند هر آنچه که پیش روی و پس روی مردمان است. و به واسطه علم بر او احاطه نیابند مگر به اجازه او. و سیطره اش کل زمین و آسمان ها را در بر گرفته است که حفظش براو سخت نیست که او بس بزرگ عالی است. و هیچ اجباری در این دین نیست. و بدینگونه رشد و کمال از انحطاط و زوال معلوم شد. هرکه جباران را منکر شود و ایمان آورد به خدا به دستاویز محکمی چنگ زده است که هرگز پاره نمی شود و خداوند شنوا و بیناست. خداوند دوست و رهبرکسانی است که ایمان آورده اند و آنان را از تاریکی به روشنایی می برد و آنانکه کافر شده اند رهبرشان طاغوت (جباران) است که از روشنایی به سوی تاریکی شان می برد و اینان اهل دوزخند که در آن جاودانند.

33. در این آیات که مجموعاً به آیه الكرسی معروف است تقریباً همه ارکان و محکّمات دین اسلام در قلمرو حیات اجتماعی به وضوح بیان شده و ارکان رشد و انحطاط و طاغوت و هدایت و ضلالت و ولایت و کفر و ایمان تعریف شده است. و عجباً که این آیه قلب قرآن است و قلب این آیه هم لا اکره فی الدین است. و عجباً که سیطره زمین و آسمان ها دین نامیده شده است به مصداق آیه دیگری که ذکرش رفت یعنی «دین هر آن واقع است» و در این جهان هستی که دین خداست برای انسان هیچ اجباری نیست و هر که جبار است با طاغوت است و در تاریکی و دوزخ ابدی و نیز سخن از «عروه الوثقی» یعنی دستگیره آسمان است.

34. این آیه را امروزه مردم ما با پوست و گوشت خود لمس و درک می کنند که دچار اشد اکره در دین هستند و لذا دچار اشد «الغی» یعنی انحطاط و فساد و تباهی و بدبختی و رسوایی و زوال و لذا روی به طاغوت های جهانی دارند یعنی روی به روسیه و آمریکا که قلب طاغوت زمین هستند.

35. در این آیه به وضوح شاهدیم که خداوند خودش ولی و دوست و رهبر کسانی می شود که در دین خدا اکره و زور و تزویر نکنند و کسانی که در دین خدا اکره و مکر نمایند طاغوت را به دوستی و رهبری می گیرند. و لذا شاهدیم همه ملل اسلامی که دچار اکره در دین هستند روی به طاغوت های جهانی دارند گروهی به روسیه و گروهی به آمریکا. و حتی دولت هایشان نیز پنهان و آشکارا چنین هستند. این بدان معناست که استبداد دینی منجر به استعمار طلبی و اجنبی پرستی و امپریالیسم گرایی می شود. یعنی اکره در دین به سوی طاغوت می رود.

36. پس طاغوت هم تعریف شده است و آن افراد و جریانات و قدرت های ضد آزادی هستند که راه آزاد اندیشی و انتخاب آزادانه را بر مردم بسته اند.

37. البته گمان نکنیم آن قدرت هایی که فقط شعار آزادی می دهند لزوماً از قلمرو طاغوت خارجند. مثل آمریکا که گروه «داوودیه» را در ایالت تگزاس بمباران کرد و صدها زن و مرد و کودک را زنده سوزانید فقط به جرم اینکه می خواستند زندگی انجیلی و پاک داشته باشند و در شهر خود میخانه و رقاصخانه و فاحشه خانه نداشته باشند همین و بس. و رئیس جمهور آمریکا دین خودش را بر آنان تحمیل کرد و چون نپذیرفتند حکم قتل همه را در یک شهرک مذهبی صادر کرد. این همان روش طالبان در افغانستان و بخشی از حکومت خودمان در ایران است. زیرا وقتی پیغمبرش حق ندارد دین خدا را بر مردم تحمیل کند هیچکس دیگری چنین حقی ندارد. زیرا دین اجباری موجب نفاق می شود که اشد کفر و فساد است و خود دین را هم تباه می سازد و بدترین معصیت بر خداست.

38. علاوه بر این خود قرآن در متن خودش به ما درس آزاد اندیشی و آزادی بیان می دهد و لذا در همه جا حرف ها و اتهامات و دلایل کافران و ستمگران را هم بیان می کند بی هیچ سانسوری مثل: کافران می گویند که به خود ما هم وحی می شود ... ما پیرو دین پدران خود هستیم... این پیامبر شاعر و جادوگر است و اگر راست می گوید پس چرا فرشتگان بر او نازل نمی شوند و ثروت ندارد... این پیامبر می خواهد بر ما سلطنت کند ... اینها خیالات و خواب های اوست که به خدا نسبت می دهد پس چرا ما خدا را نمی بینیم... و این آزادی بیان خداست.

39. پیامبران الهی بانیان آزادی فکر بودند. در قرآن کریم آشکارا می بینیم که پیامبران در عصر خود کسانی بودند که باورها و سنت های مردم خود را به چالش می کشیدند و همین امر موجب

تحریک شاهان می شده است زیرا بر جهل و سنت های کهنه مردم حکم می راندند که در آن هیچ تفکر و عقلانیتی نبود.

40. اگر عقل نور دین است (به قول رسول اکرم) نیازمند دیالوگ و به زیر سؤال کشیدن عرف و شرع و سنت و عادات حاکم بر جامعه است تا این نور زنده بماند تا دین آشکار باشد. یعنی آزادی اندیشه و بیان از واجبات حیات دینی و احیای دین است زیرا عقل به گفتگوی آزاد زنده می ماند. و لذا همواره در خانه پیامبر و در مساجد صدر اسلام مباحث عقیدتی و فلسفی و سیاسی در جریان بود و مساجد رسانه های فکری آن عصر بودند و همه اندیشه های نو از مساجد صادر می شد. یعنی مساجد محل تولید عقل و احیای دین بودند.

41. بنابراین لا اکره فی الدین ذاتاً مستلزم فقدان خفقان و سانسور فکری و عقیدتی است و آزادی اندیشه و عقیده و بیان از ذات آزادی در دین بر می خیزد و با آن امری واحد است. و به یاد آوریم که تمام سالهای نخست رسالت پیامبر اسلام مبارزه بر علیه خفقان و رسانیدن پیام خود به گوش مردمان بود و پنبه در گوش گذاشتن کافران و پیروان طاغوت مکی به مثابه سانسور و خفقان به روش آن دوران بود و عین سانسور کتاب و مطبوعات و رسانه ها و تعطیلی نشریات و سایت ها می باشد.

42. به تجربه و گزارش تاریخی می دانیم که نخستین گروه از مردمانی که به پیامبران خدا ایمان آورده و از مخلصین و یاران رسول می شدند کافران بی ریا بودند و نخستین دشمنان رسولان هم ریاکاران دینی و در رأس آنها ملایان بودند. این واقعیت تاریخی حقانیت لا اکره فی الدین را به اثبات می رساند.

43. در آیه الكرسی به وضوح شاهدیم که طاغوت همان دین و راه و رسم اجباری در زندگی و دیکتاتوری عقیدتی و خفقان فکری است که هر کس که به آن کافر شد تحت ولایت الهی در آمده و خدا او را از ظلمات به سوی نور هدایت می کند. و این تجربه را ملت مادر انقلاب سال 57 درک کرده است.

44. آیه الكرسی در عین حال آیه آزادیخواهی و مبارزه با دیکتاتوری و جبر دینی است.

45. امام حسین در صحرای کربلا خطاب به سپاه یزید می فرماید که اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید. این بدان معناست که آزادی غیر دینی نزدیکترین روش به دین خداست و آلترناتیو دین است و به سرعت به دین خدا می رسد. در حقیقت امام با رندی عارفانه اش سپاه یزید را که اسیر طاغوت مذهبی دستگاه بودند از اسارت دین دستگاه می رهاند و به بی دینی و کفر آشکار و آزاد دعوت می کند. زیرا همه سپاه یزید قبل از کشتن امام حسین و بعدش اقامه صلاه کردند.

46. بیهوده نیست که امروزه ملل اسلامی که دارای حکومت های دیکتاتوری هستند زندگی در جوامع آزاد و کافر غربی را بهشت موعود خود می دانند زیرا این کشورهای نسبتاً آزاد کافر بسیاری از ارزش های دینی و اسلامی را بیشتر از جوامع اسلامی دارند.

47. کفر آزاد و آشکار دیر یا زود به دین می رسد ولی شرک و نفاق حاصل از اکراه و جبر دینی هرگز به دین نمی رسد زیرا اینان مقیم درک اسفل هستند که در چاهی بی انتها در حال سقوط آزادند. به همین دلیل خداوند مشرکان و منافقان را هرگز نمی بخشد ولی کافران را با یک توبه یکجا و بدون عذاب عفو می کند طبق قول خودش در قرآن کریم پس کفر آزاد به هدایت نزدیک تر است از دین جبری.

48. به قول فاطمه زهرا آدمی فقط در آزادی است که بر سر دوراهی حق و باطل و خیر و شر قرار می گیرد و امکان انتخاب می یابد. انسانی که آزادی انتخاب در دین ندارد هرگز به عرصه آدمیت و نبوت وارد نمی شود. و در واقع در دوره جاهلیت زیست می کند. و این همان معضله ای است که نسل جوان جامعه ما امروزه با آن روبروست زیرا هرگز امکان انتخاب در دین را در طی این سی سال اخیر نداشته است و لذا بی هویت ترین نسل بر روی زمین است. زیرا انسانی که هرگز دین خود را انتخاب نکرده دارای هویت نیست. زیرا کفر انتخابی نیز یک هویت است که هر آن امکان تغییر انتخاب دارد.

49. آیه الكرسي می فرماید که: آزادی در دین نور است، عروه الوثقی الهی در نزد بشر است رشد و تکامل است و ولایت خداست و رهایی از طاغوت است و ایمان است. در نقطه مقابلش جبر در دین هم ظلمات است و طاغوت است و انحطاط و پریشانی است و کفر است.

50. زیرا کسی که دینش را انتخاب می کند حتی اگر کفر را برگزیند باز هم اهل رشد است و این انتخابش در دوزخش حفظش می کند و امکان توبه دارد زیرا مسئولیت سرنوشت خود را بر عهده گرفته است و لذا انتخابش موجب رشدش می شود و بالاخره از دوزخ رها می شود.

51. اگر حضرت فاطمه پس از رحلت پدرش و خفقان سقیفه، مردم را از بالای منبر دعوت به آزادی می کند و نه اسلام بدین معناست که آزادی اساس دین است و به اسلام می رسد. زیرا آزادی اساس انتخاب و بنیاد شعور و شناخت و تشخیص خیر و شر و حق و باطل است یعنی موجب نور عقل می شود که راه دین را روشن می کند. همانطور که آیه الكرسي هم بلافاصله پس از طرد اکراه در دین از نور سخن می گوید و نبرد بر علیه طاغوت که مظهر جبر در دین است. و

می دانیم که همه طاغوت های تاریخ بر دین جبری استوار بوده اند مثل ساسانیان، بنی عباس، قرون وسطای اروپا و طاغوت های مدرن غرب که زنهای با حجاب را از حقوق اجتماعی محروم می کنند و در دادگاه به قتل می رسانند و نیز حکومت ما که روسری را با توسری بر سر زنان می کند و دیگر ماجرا ها. اینها همه صور گوناگون طاغوت است و ظلمات.

52. اسلام دینی است که برای آزادی بیان محض خون داده است و برای ادای شهادت لا اله الا الله شکنجه شده است. و محمد پیامبری است که زنان را از اسارت جنسی مردان آزاد کرد و به آنان حق انتخاب همسر و طلاق داد و حق تجارت و تحصیل علم اعطا نمود. و نخستین دانشمندان زن را تربیت نمود و مردان را از اسارت جاهلیت و اشرافیت رهایی بخشید و آزادی عقیده و بیان آموخت. و به بشریت آموخت که از شکم خود بگذرد و گرسنه بماند و از فقر بمیرد ولی آزاد باشد. ولی اسفا که ما مسلمانان چنان کرده ایم که امروزه اسلام به عنوان مذهب شقاوت و برده گی و اسارت و خفقان و استبداد در جهان شهرت یافته است و مبانی حقوق و آزادی و عدالت اسلامی را غریبان تحت عنوان حقوق بشر بما تعلیم می دهند.

53. اسلام دینی است که پیامبرش شک به وجود خدا را در مخلصینی چون سلمان به وی تبریک می گوید و از این شک استقبال می کند و این یعنی غایت آزاد اندیشی در دین . دینی که انسان حق دارد خدایش را به چالش بگیرد و خدایش چنین بندگانی را به عالیترین درجات ارتقا می دهد و از اصحاب اعراف خود قرار می دهد که بهشت و دوزخ را زیر پای خود دارند.

54. اسلام دینی است که پیامبرش به اصحاب خود التماس می کند که وی را نصیحت کنند و احکام الهی و وحی را با مردم به مشورت و گفتگو می نهد تا معقول گردد و مردمی شود.

55. اسلام دینی است که کتاب آسمانی اش کسانی را اهل هدایت و رستگاری می داند که به همه سخنان گوش فرا دهند و بهترین آنها را برگزینند. و این امر به گفتگو و مباحثه با همه مکاتب و مذاهب است.

56. اسلام دینی است که خانه پیامبرش تبدیل به دانشگاه می شود و اولین دانشگاه به طور رسمی در خانه رسول بر پای می شود و خداوند این دانشجویان را از هر فعالیت دیگری معاف می کند تا تمام عمر خود مشغول تعلیم و تعلم باشند و حکومت اسلامی و مردم این جماعت را ارتزاق کنند. و این قداست اندیشه و تفکر و علم را نشان می دهد.

57. اسلام دینی است که کتاب آسمانی اش سراسر امر به تذکر و تفکر و تعقل و تدبیر و تأمل و تعلیم است و مرز بین بهشت و دوزخش همان مرز بین علم و جهل است.

58. اسلام دینی است که تفکر و تعلیم و معرفت را برترین عبادت می داند و امامانش در سخت ترین شرایط و حتی در زندان ها مشغول تعلیم و تعلم زندانبانان بودند و این قداست اندیشه و ارزش خارق العاده بیان و آزادی فکر را می رساند.

59. اسلام دینی است که غایت همه ارزش ها و پیروزی هایش «فلاح» به معنای رهایی و آزادی است.

60. اسلام دینی است که غایت همه مفاهیم و ارزش هایش به حریت و آزادی و علم و عرفان می رسد و عجباً که این فلاح و حریت و بریت تماماً حاصل تفکر و کسب معرفت و آزادی اندیشه و دل و روح است.

61. اسلام دینی است که امر به معروف و نهی از منکر را بر همه پیروانش واجب کرده است یعنی آزادی نقد و انتقاد و بلکه واجب بودن آزادی بیان و نقد قدرتمندان و حکام و بزرگان دین و دولت .

62. و امام حسین می فرماید که من برای احیای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده ام یعنی شهادی کربلا شهیدان آزادی بیان هستند.

63. اسلام دینی است که پیامبرش مرگب قلم علمایش را برتر از خون شهیدان میدان نبرد با ستم می داند و این قداست اندیشه و بیان است.

64. اسلام دینی است که خدایش به قلم سوگند می خورد و قلم و نوشتن را راه نجات از جنون می داند و دشمنان قلم و آزادی بیان را به بدترین لعنت ها و فحش ها سرزنش می کند و آنان را زناکار و رذل و پلید و احمق و شقی و بی آبرو و کثیف می نامد (در سوره قلم).

65. اسلام دینی است که خدایش در کتابش از چاپلوسان و ریاکاران و عابدان ریائی ابراز انزجار می کند و بر آنان فریاد می کشد و آنان را دشمنان خود می خواند. و این یعنی خدای اسلام خدای آزادی بیان و صدق در گفتار و رفتار است.

66. و علاوه بر این همه انبیای الهی رسولان آزادی بیان و انتقاد بر زمانه و مردمان و حکام دورانها بوده اند و لذا اساس نبوتها چیزی جز امر به معروف و نهی از منکر نبوده است که اصل و بنیان آزادی اندیشه و سخن است. و پیامبران با جان و مال و تمامی هستی خود این راه را هموار کرده اند و آزارها دیده و چه بسا کشته شده اند.

67. نبی یعنی خبرآور و سخنگو و بیدارگر وجدانها. پس نهضت انبیای الهی نهضت آزادی اندیشه و سخن بوده است و شریعت ها نیز مجاری کاربردی این آزادی است و لذا لاکراه فی الدین در سرلوحه دین است.

68. شعار پیامبر اسلام یعنی «بگو که خدا یکی است تا رها شوی» علناً شعار آزادی و رهایی و سعادت از طریق گفتگو و اندیشه گری است. بنابراین گفتن و فلاح (رهائی) امر واحدی است و آدمی در سخن گفتن است که به رهائی روحانی می رسد. و لذا اکراه در دین همانطور که در آیه الكرسی آمده است موجب ظلمات و طاغوت و دوزخ ابدی است. زیرا اکراه در دین به معنای خفقان و سانسور و سخن نگفتن است که اساس ظلم است.

69. پس آنانکه مدعی هستند که در اسلام، آزادی نداریم و آزادی یک فرآورده غربی است بوئی از اسلام نبرده اند. و اتفاقاً غربی ها هم آزادی و دموکراسی و سوسیالیزم را از اسلام گرفته اند. به اعتراف بسیاری از مورخین و محققین غربی این مفاهیم و ارزش ها از منابع اسلامی همچون اخوان الصفا به اروپا رسیده است.

70. در دانشگاه امام صادق(ع) هزاران دانشجو از همه مکاتب و مذاهب و حتی دهریون و ماتریالیست ها و ملحدین از سراسر جهان درس می خواندند و از اعتقادات خود سخن می گفتند و عجباً که جملگی بورسیه امام صادق(ع) بودند و هزینه زندگیشان را امام تأمین می نمود. و این یعنی قداست آزادی اندیشه و بیان در اسلام و تشیع.

71. اگر شاهد همه ایده ها و آرای فلسفی و مذهبی و علمی مکاتب و مذاهب گوناگون جهان در علما و عرفای اسلامی هستیم دال بر حضور آزادی اندیشه و اعتقاد در فرهنگ اسلامی بوده است

که مثلاً شاهدیم که ابن خلدون ها و ابن سینا ها و ابن عربی ها و خوارزمی ها و ابوریحان ها و مولوی ها بر همه مفاهیم فلسفی و علمی و نجومی و عرفانی یونان و هند و چین باستان احاطه داشته و در آن صاحب نظر و بدعت بودند. و چنین امری در هیچ مذهب دیگری وجود نداشته است. و در اروپا هم پس از فروپاشی سلطه کلیسا بود که به تدریج اندیشه های اسلامی به آنجا راه یافت و بسیاری از علمای اروپایی به دلیل علاقه به مکاتب و آرای اسلامی محاکمه و کشته می شدند ولی چنین پدیده ای در جهان اسلام وجود نداشته است الا در عصر حاضر و در کشور خودمان پس از انقلاب که نهضت نبرد خونین با التقاط به راه افتاد و فجایعی غیر قابل جبران پدید آورد و مرگ مغزی را در کل جامعه موجب گردید.

72. به میزانی که آزاد اندیشی و خلاقیت علمی در جهان اسلام بواسطه صاحبان و متولیان دین خدا ، سرکوب می شود و جامعه اسلامی دچار قحطی فکر می گردد روی به تقلید کورکورانه از مکاتب غربی و شرقی می کند و آنگاه فریاد و اسلامای این متولیان خدا گوش فلک را کر می کند و نهضت نبرد با «التقاط» را تبدیل به اعدام اندیشه می سازند و حکم ها را می شکنند و جامعه را دیوانه خانه می سازند و همه درب و پنجره ها را می بندند که هیچ فکری از بیرون وارد نشود . و اینست وضعی که امروزه با آن مواجه هستیم که تماماً حاصل اکراه در دین است که طاغوت را تا قلب نهادهای امنیتی نظام وارد کرده است و ظلمت را بر کل جامعه مستولی نموده است . و این نتیجه نبرد با آزادی اندیشه و بیان دینی است .

73. اسلام دینی است که امامش (علی) از بودجه مسلمین برای یهود و نصاری که هنوز هم مترصد دسیسه بر علیه اسلامند، معبد می سازد تا در میان مسلمانان دچار احساس خفقان نباشند.

74. اسلام دینی است که خدایش در کتابش به مسلمانان امر می کند که اگر دشمنان عقیدتی شما در کوچه و خیابان به شما فحش می دهند و مسخره تان می کنند شما به آنان سلام کنید. یعنی راه مباحثه و گفتگو را مبنید و کار را به جنگ نکشانید تا همیشه باب مذاکره باز باشد. و این یعنی قداست آزادی بیان و گفتگو حتی با دشمنان اعتقادی. زیرا فحاشی و نبرد موجب تعطیلی اندیشه و بیان منطقی می شود.

75. پر واضح است که معنای آزادی که در واژه فلاح در قرآن بارها به کار رفته است یک آزادی روحانی و فکری و عاطفی است که آزادی اندیشه و اعتقاد و بیان هم اساس و بستر این آزادی روح است. و به عکس آزادی لیبرالی که فقط آزادی رفتاری محض و بی بند و باری و هرزه گی است، آزادی در اسلام در قلمرو عمل متکی به تقوا و خویشتن داری است ولی در عین حال مسلمانان مؤمن حق ندارند که رفتار و آداب خود را به سایرین تحمیل کنند الا اینکه آزادی عمل موجب سلب آزادی و آرامش و حقوق سایرین شود. ولی در دین خدا یعنی در قلمرو شریعت و اخلاق و عبادت مطلقاً اکراه و جبر قابل قبول نیست و عین ظلم و معصیت در دین است و ستمی به دین محسوب می شود.

75. همانطور که در قرآن شاهدیم احکام شرع فقط مؤمنان را مخاطب قرار می دهد که آنهم امری بین آنها و خدایشان است و نه حکمی حکومتی. ولی شریعت میزان عامه مردم نیست بلکه میزان عامه همان عرف عمومی است و نه شرع.

76. القاء و تحمیل احکام شریعت که مختص مؤمنان است به عامه مردم مصداق اکراه در دین است که منجر به ظلمت و طاغوت و دوزخ ابدی است.

77. آیه الکرسی آزادی در دین یعنی آزادی عقیدتی را برای رشد انسان همچون عروه الوثقی می نامد که به معنای یک دستگیره مطمئن و موثق و یقین بار است که انسان را از ظلمت و ابتلائی به طاغوت مصون می دارد. چرا؟

78. آزادی عقیدتی چه ربطی به رشد و یقین دارد؟ این آیه در عین حال بیان یک فلسفه جامع و عمیق از تعلیم و تربیت و هدایت است. و نشان می دهد که انتخاب در دین اساس رشد است و آزادی اندیشه صراط المستقیم هدایت است و نور یقین است که انسان به اتکای با آن با خدایش مربوط می شود و دلش محکم می گردد. این همان نور عقل است که بستر دین و هدایت است. این همان خود باوری دینی و عقلانی است.

79. یک ایده و باور یا عمل اکراهی و اجباری بخصوص در عرصه دین و معنویت موجب پیدایش نقطه سیاهی در روان انسان است که به تدریج کل روان بشر را به تاریکی می کشاند و فرد به ظلمت دچار می شود و در این تاریکی اتکا به نفس و یقین (عروه الوثقی) از دست می رود و فرد به آسانی به دام طاغوت می افتد و دچار دوزخ ابدی می شود. ابدیت این عذاب و دوزخ مربوط به محاق روح است که دارای حس جاودانه است. زیرا انسان یا احساس آسایش ابدی دارد و یا عذاب ابدی. ابدیت وضعی حاکم بر دل و روح بشر است زیرا انسان حامل روح الهی است و موجودی مطلق گراست.

80. اکراه و اجبار در دین اساس گوهره انسانی - الهی را در بشر انکار می کند و بشر را دچار بی هویتی و بی مسئولیتی و تشویش و جنون می کند و برای نجات از این وضع به یک قدرت شیطانی (طاغوت) پناه می برد تا حیات و هستی اش را به او بسپارد زیرا اتکای به نفس ندارد و فاقد

عروه الوثقی است . همانطور کسی که در تاریکی راه می رود می خواهد کسی دستش را بگیرد . و اینست که اکراه در دین موجب ستم پذیری و طاغوت پرستی می شود .

81. اسلام دینی است که کتاب آسمانی اش و خدایش سخنی را آغاز نمی کند الا به اسم خدای بخشنده و مهربان . مهر و محبت و بخشش اساس آزادی انتخاب است و خصم جبر و زور است . آزادی و مهر علت و معلول یکدیگرند و هیچ مهر و رحمتی با ضرب و زور و اجبار و تحقیر قابل توجیه نیست .

82. رحمتی ذاتی تر از آزادی انتخاب و اختیار نیست و غضب و ظلمی هم ذاتی تر از سلب آزادی انتخاب نیست . آزادی انتخاب که معلول آزادی اندیشه و اعتقاد و گفتگو و بیان است گوهر انسانیت بشر به عنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خداست و لذا نبرد با این آزادی نبرد با اراده خدا در خلقت است و لذا نبرد با هستی و خود خداست و اساس ظلم و کفر و محاربه با خداست . جنگ با آزادی انتخاب و اندیشه و بیان جنگ با خداست . و لذا خداوند مؤمنانش را امر به جهاد با این ظلم نموده است و می فرماید که هرکجا که اینان را یافتید بکشید یا به بند بکشید . زیرا کفر و ظلم و معصیتی ذاتی تر از این نیست . این همان نبرد با طاغوت است که نظام ضد آزادی انتخاب و اندیشه و بیان است .

83. عدالت به معنای قرار گرفتن بر جایگاه خویشتن و درک و دریافت مقام خلافت الهی خویشتن مستلزم آزادی اندیشه و انتخاب است که به اتکای به نفس که همان عروه الوثقی است می انجامد . پس اساس عدالت هم آزادی اندیشه و اعتقاد و انتخاب است که در جریان آزادی بیان و گفتگو تحقق می یابد و مستحکم و تضمین می شود . پس آزادی بیان اساس عدالت است .

84. نظامی که فاقد آزادی بیان است قادر به اجرای عدالت نخواهد بود هر چند که جداً مایل به آن باشد . تجربه شوروی سابق حجتی آشکار بر این ادعا است .

85. در جامعه ای که آزادی انتخاب نباشد برابری هم خود ظلمی مضاعف است زیرا برابری در هیچ بودن و انسان نبودن است .

86. پس آزادی اعتقاد و انتخاب و بیان اصل اول دین خدا و طبعاً از اصول و ارکان اسلام است که انسان را به احدیت و صمدیت ذات که خداست ملحق می سازد و او را انسانی صاحب هویت و خلیفه خدا می سازد و بی تا می نماید . پس آزادی انسان در قلمرو انتخاب و عقیده و بیان تجلی اصل اول دین و اسلام یعنی توحید است .

87. آزادی انسانی قلمرو توحید در جامعه است . و این اصل را نبوت ها عرضه کرده اند تا انسان را برای معاد و پاسخگویی به خداوند مهیا کنند . پس نبوت و معاد هم به صورت علت و معلول آزادی انتخاب عمل می کنند . زیرا در روز قیامت آنچه که در مرحله نخست مورد مؤاخذه قرار می گیرد و بر آن اساس است که آدمی محاسبه می شود همان آزادی اختیار و انتخاب است .

88. پس منکر آزادی منکر نبوت و معاد است یعنی منکر دین خداست و همو کافر و ظالم و طاغوتی است که خداوند قتلش را بر مؤمنان امر کرده است پس از امر به معروف و نهی از منکر .

89. و اتمام حجت . زیرا چنین آدمی موجب قتل اراده الهی و هویت روحانی سایر انسان هاست که مردم را از خدا منع می کند و به روز قیامت بدبین و منکر می سازد و به سوی تاریکی می راند و مبتلا به طاغوت و ستم پذیر می کند .

90. دشمن آزادی دشمن دین خداست زیرا آدمی به واسطه آزادی خویش در قبال خداوند مسئول و متعهد است و لاغیر .

91. برخی می پرسند که یک انسان کافر و منکر خدا و قیامت چگونه قادر است که برای آزادی جانش را به خطر بیندازد ؟ این هم هسته مرکزی بحث و ادعای ماست . آنکه برای آزادی جان می دهد بی تردید مومن به خدا و آخرت است و مسلمان است و بلکه مسلمانی بسیار مخلص و صادق است . زیرا از اصل دین و هویت الهی خود دفاع می کند که یا در این دنیا به آزادی می رسد و یا از اسارت این دنیا آزاد می شود یعنی به حیات آخرت ایمان دارد و حتی اگر اسماً کمونیست و ملحد باشد از نمازگزارانی که تن به خفقان و اسارت و خودفروشی عقیدتی می دهند بسیار مؤمن تر است .

92. امام حسین می فرماید زندگی جز عقیده و جهاد برای آن ارزش دیگری ندارد . این بیان کل حقیقتی است که در این رساله خوانده اید . زیرا عقیده یعنی انتخاب و دفاع از این انتخاب عین دفاع از دین و ایمان و توحید و انسانیت الهی خویش است و شهیدی جز این نیست : شهادت بر انسانیت و الوهیت ذات خویشتن .

93. هر که عقیده ای از نزد خود دارد که بر آن اساس زندگی می کند و برای آن جهاد می کند و جانش را به خطر می اندازد بی تردید انسانی موحد و مؤمن است حتی اگر کمونیست و نیپیلیست نامیده شود ، طبق آنچه که نشان داده ایم .

94. پس همه مبارزان آزادی در سراسر جهان تحت عنوان هر مکتبی که باشند مؤمنان و خداپرستانند و بلکه در رأس مؤمن ترین انسان ها بر روی زمین قرار دارند .

95. نخستین آزادیخواهان تاریخ بشری انبیای الهی بوده اند . و دین خدا بانی آزادی انسان است و آزادی اصل اول همه مذاهب حقه است .
96. کسی که به آزادی اعتقاد ندارد و برایش جهاد نمی کند به معاد باوری جدی ندارد همانگونه که شرحش گذشت.
97. در قرآن کریم آزادگان و آزادیخواهان ابرار نامیده می شوند و خداوند می فرماید که : به مقام ابرار نمی رسید الا اینکه از محبوب ترین چیز هایتان بگذرید . و این همان راه آزادی و شهادت است . و عزیز ترین چیز در دنیا همان جان است .
98. طبق حدیث نبوی ابرار در مقامی قبل از مقربین قرار دارند که اولیای الهی می باشند . پس آزادگی و آزادیخواهی شاهره تقرب الی ... است .
99. در قرآن کریم ابرار مقیم در جنات نعیم خدایند از همین دنیا چرا که آزادگی و آزادیخواهی مستلزم گذشتن از جان است که این اساس تزکیه نفس است .
100. پس آزادیخواهی بستر عمیق ترین راه و روش تقوا و تزکیه نفس و طهارت نفس و اخلاص و صدق در دین است .
101. آزادیخواهی واضح ترین نشانه صدق انسان در باورهای خویش است بنابراین آزادی و صداقت همواره توأم است و میزان یکدیگرند .
102. اگر صدق محور همه فضائل اخلاقی است در آزادگی و آزادیخواهی خودنمایی می کند .
103. آدمی برای چیزی مبارزه می کند که عمیقاً باور داشته باشد پس آزادیخواهی که مبارزه برای تحقق یک اعتقاد است بهترین محک ایمان است.

104. آدمی ذاتاً و فطرتاً نمی تواند به امر ناحق و بی ریشه ای ایمانی قلبی یابد که برایش جانش را به خطر افکند. زیرا خود جان دارای هوشی ذاتی است و خود را فدای اموری حقیرتر از خود نمی کند .

105. پس آزادی اعتقاد و انتخاب در فطرت بشری ارزشی برتر از جان است و ارزش جان معلول ارزش آزادی انتخاب است . و اینست که بسیاری از انسان ها جان خود را فدای آزادی انتخاب و اعتقاد می کنند .

106. شاید در هیچ آیه دیگری در قرآن همچون آیه الكرسی سخن از اقتدار و سلطه و عظمت مطلقه خداوند بر عالم هستی نیست و سپس سخن بر سر ایمان انسان به چنین خدایی است که جز از طریق آزادی انتخاب و اختیار کردن خداوند به عنوان خالق و رب و رزاق و حافظ و ابدیت انسان ممکن نیست . یعنی ایمان به خداوند جز آزادی انسان در رابطه با او راه دیگری ندارد . و از طریق آزادی و رابطه آزاد و مختارانه انسان با خداوند است که ایمان پدید می آید و خداوند هم ولایت و هدایت و رشد انسان را تقبل می کند و او را خلیفه اقتدار خود در کائنات می سازد . زیرا اصلاً واژه کرسی به معنای سیطره و لنگر اقتدار خدا در کائنات است . و این اقتدار الهی از طریق آزادی به انسان محول می شود و انسان را جانشین خدا می سازد . پس اقتدار الهی انسان هم محصول آزادی انسان در رابطه با خداست و آزادیخواهی خدا در رابطه با انسان .

107. بیهوده نیست که عاشقترین مؤمنان خداوند در طول تاریخ همانا آزادگان و آزادیخواهان و تشنگان عدالت بوده اند . همچون امامان ما و عارفان بزرگ که رابطه شان با خداوند عاشقانه است و عشق همان کمال ایمان است که غایت آزادی نیز هست .

108. ایمان محصول آزادی است ؛ چرا ؟

109. والدین به میزانی که به فرزند عاقل و بالغ خود آزادی می دهند و از آزادی انتخاب او حمایت می کنند باور و اعتماد و عشق فرزند را به خودشان جلب می کنند . همانطور که والدین دیکتاتور کمترین اعتباری در نزد فرزندان خود ندارند و نیز کمترین عاطفه و محبتی . آزادی در رابطه بین خالق و مخلوق نیز همین نقش را ایفا می کند .

110. خداوند حتی به کافرترین دشمنان خود و دینش هم رزق و سلامت می دهد و از آن ها حمایت می کند . و اتفاقاً مؤمنان خود را به لحاظ دنیوی در تنگنای شدیدتری قرار می دهد تا ایمان و باورشان را بیازماید .

111. انسانی که در سرنوشت و راه و رسم خود آزاد نباشد هرگز خود را نمی شناسد و لذا خدا را هم نمی شناسد چرا که خداشناسی معلول خودشناسی است .

112. پس عرفان نیز محصولی از آزادی عقیده و انتخاب است .

113. آن سخن مشهور فاطمه اطهر که آزادی را اساس تشخیص و تفکیک حق و باطل و خیر و شرّ به واسطه انسان می داند اینک واضح تر است . همانطور که فقدان آزادی موجب در هم آمیختن حق و باطل و راست و دروغ و کفر و ایمان می شود که حاصلش همان نفاق است که اشد کفر است و تباهی .

114. در آیه الكرسي شاهد کمال اقتدار و عظمت الهی در قبال آزادی انسان هستیم . یعنی خداوند به واسطه قدرت خود انسان را مجبور نکرده است و او را صاحب اختیار نموده که ربوبیت خدایش

را بپذیرد یا انکار کند و حتی به منکران هم رزق می دهد و حیات جاوید می بخشد و هر گاه هم که توبه کنند بدون عذاب همه گناهانشان را عفو می کند به نقل قرآن کریم .

115. پس آیه الکرسی به صاحبان قدرت و طاغوت ها می فهماند که فقط از طریق دادن آزادی انتخاب و اختیار به زیر دستان است که می توان آنها را به ایمان و بلکه عشق با خداوند رسانید و باید چنین کرد. این درس رهبری و اقتدار خدا به بشر است.

116. خدانشناسی راهی جز آزادی انتخاب در دین ندارد. زیرا طبق قول خداوند در کتابش حتی کافران و منکران دین هم وجود خداوند را باور دارند ولی او را درجائی بسیار دور می دانند. این منافقان و جباران و مجبوران هستند که اصلاً خدا را نمی شناسند و وجودش را هیچ درک نمی کنند.

117. «ای رسول اگر از منکران دین بپرسی که چه کسی این زمین و آسمانها را آفریده است می گویند که البته که خدا.» ولی اگر رسولی مردم را به پذیرش دین مجبور کند وجود خدا را منکر می شوند و باورش را از دست می دهند و لذا بزرگترین چالش خدا با رسولانش اینست که در پذیرش دین به مردم اصرار نکنند.

118. پس آزادی در دین موجب دو نوع درک و باور به وجود خداوند خالق می شود : باور کافرانه و مؤمنانه!

باور به وجود خدا در آسمانها و باور به وجود او در خویشتن باور به حضور خدا در زندگی و باور به حضور او فقط پس از مرگ و قیامت. و لذا در آیه الکرسی سخن از زنده و حاضر و بیدار بودن خدا در جهان است و این دین ایمانی است.

119. نگاه کنید که امروزه در جامعه ما پس از سی سال اکراه و اجبار دینی به مردم شاهد پیدایش

نسلی هستیم که نه تنها دین بلکه وجود خداوند را هم منکرند و مابقی هم منافقانند.

120. بنابراین کسی که دین و احکام شرع را نمی پذیرد اگر مبتلا به جبر و اکراه در دین نشود

وجود خدا را باور دارد و این فرد در مسیر آزادی انتخابش بسوی ایمان و پذیرش دین می رود.

شاهد چنین جریانی در تمدن مغرب زمین هستیم. و لذا امروزه بهترین مؤمنان مسلمان و مسیحی و

یهود را در کشورهای آزاد می یابیم .

121. دین اکراهی و ریائی و سهوی طبق قول خداوند در سوره ماعون نه تنها دین نیست بلکه

خصوصیت با دین است. و این حقیقت را امروزه در جامعه ما شاهدیم که سی سال در سیطره دین

اکراهی و ریائی بوده است.

122. یکی از کانونهای اصلی دین اکراهی و ریائی در مسلمانان همانا نماز اکراهی و ریائی است که

هسته مرکزی بخش عظیمی از مظالم و ظلمت ها و طاغوت پرستی و مفساد است که مانع رشد

جامعه در عقل و دین و دانش است و اساس حاکمیت طاغوت و جباریت بر جامعه می باشد که

خود حاکمیت ها هم بر این وجه از اکراه در دین پافشاری می کنند. و خداوند هم در کتابش این

نوع نماز و نمازگزاران را تکذیب کنندگان و مخالفان دین خود نامیده است همانطور که شاهدیم

که مخوفترین ستم ها و فسق ها از این نوع نمازگزاران صادر می شود و کل دین آنها اینست : نماز

بخوان و هرچه خواهی کن!

123. بنابراین دین اکراهی و اجباری فرد یک دسیسه شیطانی بر علیه دین خداست و اساس مذهب

ضد مذهب است.

124. دین اکراهی مخوفترین ظلم بر مردم و معصیت بر خداست. و تاریخ اشد ستم ها و جنایات را درباره این نوع حکومتها و نظامها گزارش داده است مثل قرون وسطای مسیحی یا دوران بنی عباس و صفویان در ایران.

125. یکی از صور دین اکراهی و اجباری در تمدن مدرن جهان همانا معضله معروف به تعلیم و تربیت و آموزش اجباری است که کارخانه اشد جنون و جنایات در عصرجدید در سراسر جهان می باشد. زیرا تعلیم و تربیت از ارکان دین است. و امروزه این امر از اساس ذاتی نظام طاغوت جهانی و امپریالیزم است.

126. در عصر جدید دین اجباری مبدل به یک ایدئولوژی طاغوتی شده که جهت براندازی ریشه دین و خاصه اسلام در نزد تئوریسین های امپریالیزم جهانی در جهان اسلام بکار رفته است که ماجرای طالبان در افغانستان یکی از صور این ایدئولوژی شیطانی است که با طرح و برنامه آمریکا به اجرا گذاشته شد .

127. همانطور که دین اجباری همان مذهب ضد مذهب است تعلیم و تربیت اجباری هم تعلیم و تربیت ضد تعلیم و تربیت است همانطور که بیمه های اجباری و بهداشت و درمان اجباری و ... جملگی شعبات دین اجباری است و بستر طاغوت دورانها و قلمرو تاریکی و انحطاط و واژگون سالاری و دوزخ مادام العمر و ابدی .

128. اسلام دین آزادی و اختیار و انتخاب و مسئولیت تمام عیار انسان در قبال سرنوشت خویشتن است .

129. و اصولاً دین خدا همان مکتب آزادی است و مابقی مکاتب جملگی راه و روش تاریکی و ستم‌گری و ستم‌بری و انحطاط و عذابها و دوزخ‌هاست و اسارتها .

130. به زبان دیگر آزادی همان بستر دین خداست که مولد تقوا و فضیلت و آزاده‌گی و رشد و تعالی انسان در جهان است .

131. انسان آزاد مجبور است مسئولیت خود را در قبال سرنوشت خود بپذیرد و در این پذیرش است که خداوند را کشف و درک می‌کند و بر سیطره قدرت و رحمت و کرامت او در جهان هستی وارد می‌شود و نهایتاً جانشین او در خویشتن می‌گردد و قطب عالم امکان می‌شود که مسجود کائنات است .

132. آنچه که آدمی را از دین خدا و اتصال به حق خود در عالم هستی باز می‌دارد ، اجبار در دین و فرهنگ و تعلیم و تربیت و حکومت و وراثت و نژاد و انواع جبرهای طبیعی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و ژنتیکی و غیره است .

133. و دین خدا تنها راه رهایی از این همه جبرها و اسارتها و فلاکتهاست و تنها راه نجات از طاغوت دوران‌ها . زیرا دین راه اتصال به منبع قدرت لایزال الهی است همانطور که در آیه الکرسی می‌خوانیم .

134. آزادی خواهی انسان تحت هر ایده و عنوان و مکتبی که باشد اگر استمرار یابد و آدمی با خود صادق باشد و در بین راه آزادی خود را معامله نکند بی‌تردید به خدا می‌رسد و با او در همین دنیا دیدار می‌کند که همانا دیدار با جهان آزادی و قدرت و زیبایی و رحمت و محبت و ابدیت است .

و این دیدار انسان را اسوه آزادی و رهایی می کند که نور وجودش همچون بزرگان عرفان و عشق و عدالت همه طالبان آزادی را به آزادی می رساند.

135. بهشت موعود خداوند در کتابش نیز قلمرو آزادی مطلق انسان است که هرچه را که اراده کند محقق شود. پس بهشت هم چیزی جز بهشت آزادی نیست و این به آن معناست که آدمی ذاتاً در عطش آزادی است و جز آزادی آرمانی ندارد.

136. آنکه آزادی را به عنوان مقصد حیات خود انتخاب کند خداوند را انتخاب کرده است که « بار از اسمای اوست به معنای آزاد مطلق و ابرار نیز جمله پیروان اویند .

137. آنکه خدا را برگزید و با او شریکی نگرفت آزادی را برگزیده است و هرکه آزادی را برگزید خدا را برگزیده است .

138. همه آزادیخواهان خداپرست هستند و همه خداپرستان هم آزادیخواه می باشند و این نشانه کبیر دین است و بیهوده نبود که آزاده بزرگ دوران ما مرحوم طالقانی کسی چون فیدل کاسترو کمونیست را خداپرست و بهشتی می دانست و مرحوم دکتر شریعتی نیز که مجسمه آزادی ملت ماست آزادیخواهان کمونیست و نیهیلیست را مسلمان تر از آیت الله های طاغوت پرست می دانست که دشمن آزادی بودند و بر علیه این آزادیخواه بزرگ فتوای ارتداد صادر کردند ، فتوایی که لایق خودشان بود زیرا انسان ضد آزادی دشمن دین خداست .

139. کل قرآن و نهج البلاغه ، رساله های آزادی انسان هستند که آدمی را از پرستش غیر خدا منع می کنند .

140. آیه الکرسی همانا کرسی آزادی انسان است و آشکارا می گوید که « در دین اجباری نیست »

یعنی هرکجا که اجباری هست دین نیست . پس دین یعنی آزادی .

141. انسان مختار است که هرچه که می خواهد و می تواند بکند و این یعنی آزادی و نیز مسئول

کل امیال و اعمال خود نیز می باشد و این یعنی عدالت و اینست اسلام و دین .

142. توحید همان راه آزادی است زیرا آدمی در پرستش غیر خداست که به اسارت می افتد . نبوت

هم خبر آزادی است یعنی خبر توحید و معاد هم مسئولیت و محاسبه در قبال آزادی است که با

آزادی خود در قبال خداوند چه کرده ایم و اما عدل عین آزادی است و نشستن در مقام آزادی زیرا

انسان عادل انسانی مقیم در خویشتن و جایگاه الهی خویش است و در واقع جانشین خدا به عنوان

مظهر آزادی مطلق است که مقام امامت برخاسته از این عدالت است پس همه اصول پنجگانه اسلام

و تشیع جملگی اصول آزادی هستند .

143. دین راه آزادی و رسم آزاد زیستن است و اسلام این راه و رسم را به کمال رسانیده است یعنی

اسلام و خاصه تشیع کمال آزادی انسان را ترسیم کرده و ممکن نموده است که غایت این آزادی ،

عشق است که اسوه آن علی (ع) و عارفان ما هستند که حتی بهشت را هم زیر پا نهاده اند .

144. دین ، اسلام و تشیع راه الحاق به کرسی خداوند در عالم هستی است . پس آیه الکرسی همان

آیه آزادی مطلق انسان و استقرارش بر کرسی خدا در کائنات است . همانطور که علی (ع) می

فرماید بدن من کرسی پروردگار است پس اگر آیه الکرسی قلب قرآن است آزادی هم قلب دین

اسلام است .

145. چون تن و جان و روان آدمی از اسارت و تسخیر جهان و جهانیان نجات یافت مقر عرش و کرسی خدا در هستی می شود و این است مقام آزادی انسان در جهان که جایگاه اقامت آزادی مطلق است و این برتر از آزاد بودن است این آزادی شدن است .

146. طبق آیه الکرسی کل زمین و آسمان ها همانا کرسی خداوند است یعنی قلمرو استقرار اوست و آزادی که مختص انسان در جهان است راه ورود به این قلمرو است و برجای او نشستن .

147. پس درک می کنیم که به مقام آزادی رسیدن یعنی به مقام الوهیت رسیدن .

148. و هر انسانی در این راه (دین) مرتبه ای از آزادی را در می یابد و تحملش می کند .

149. پس آزادی و آزاد اندیشی و آزاد زیستن کار هرکسی هم نیست و برخلاف تصور عامه که می پندارند آزادی راحت ترین راه و روش زیستن است اتفاقاً بقول اریک فروم عامه بشری از آزادی گریزان است و این است راز سلطه حاکمیت طاغوت بر جوامع بشری از آغاز تاکنون .

150. بنابراین حاکمیت طاغوت و ظلمت و مذاهب اجباری عذاب حاصل از گریز مردم از آزادی است . همانطور که در انقلاب سال 57 کشورمان هم شاهد بودیم که مردم تاب تحمل آزادی را نداشتند و آنرا تبدیل به اشد خفقان و ستم ساختند و حاکمیت دین جبری را گردن نهادند که دین ظلمت و انحطاط (الغی) و عذاب جاوید است . مردمی که اکثریت آن آزادیخواه باشد هیچ قدرتی توان حاکمیت جبری بر آن را ندارد یعنی مردم اهل دین هرگز ستم و خفقان را تحمل نمی کند گریز از آزادی گریز از دین خداست .

151. آزادی دینی و دین به عنوان راه آزادی از اسارت تن و مادیت جهان یک آزادی سلبی است نه اثباتی یعنی برای آزاد شدن بایستی چیزهایی را از دست داد و از چیزهایی عبور کرد و از مادیت

جهان گذشت در حالیکه آزادی کافرانه و لیبرال درست به عکس است یعنی به روش اثباتی و افزایش حاصل می آید ولی آزادی دینی به منطق و روش کاهش است .

152. همه امور عبادی و فروع دینی نیز تماماً تمرین و آداب کاهش و سلب کردن دنیا از خویشتن است . مثلاً اقامه صلوة تمرین پاکسازی ذهن و دل از دنیا و اهلش می باشد و روان را به سوی وضعیت صفر کشانیدن و تا سر حد عدم رسیدن و در حضور وجود مطلق پروردگار فنا شدن است . روزه نیز کاهش خوردن است . خمس و زکات نیز کاهش اموال است . حج نیز عملاً تمرینی برای مردن است . جهاد هم از جان گذشتن است . امر به معروف و نهی از منکر نیز خود را در خطر عداوت مردم افکندن است . پس کل احکام عبادی و شرع دارای منطق کاهش و سلبی است که به معنای رهایی از مادیت دنیا و اهلش می باشد و تمرینی برای مردن محسوب می شود که آدمی را بر آستانه آخرت قرار می دهد که جهش از فیزیک به عرصه متافیزیک است و این فلاح و رستگاری است .

153. این فروع دینی همانطور که از نامش پیداست امور ثانویه هستند ولی امور اولیه دین تماماً به عکس است یعنی امور اثباتی می باشند و تلاش برای کسب معیشت و علم و هنر و روابط اجتماعی و تشکیل خانواده و امثالهم می باشد که راه و روش به اسارت درآمدن است و به دام افتادن . پس موج اول دین به دنیا آمدن و در دنیا افتادن است و موج دومش که معمولاً در مرحله دوم عمر رخ می دهد کاستن و سلب کردن و رها شدن است . پس کل دین بدست آوردن و از دست دادن است درست مثل زندگی .

154. پس می بینیم که دین به طور طبیعی و غریزی در زندگی انسان ها جاریست و این است معنای آن آیه که دین هر آن جاریست . پس یک واقعیت جبری است که انسان متدین بایستی این جبر را تبدیل به اختیار کند بواسطه معرفت و عقل و تلاش معنوی و عملی .

155. پس می بینیم که زندگی جبری داریم و اختیاری . نوع جبری آن کافرانه و جاهلانه و ظلمانی است و نوع اختیاری آن هم مؤمنانه و خردمندانه و نورانی است . نوع دوزخی و نوع بهشتی .

156. پس به لحاظی دین یعنی تبدیل جبر به اختیار و این همان راه رهایی و آزادی است که گوهره اصلی این تبدیل همان عقل و معرفت است که در آزادی اندیشه و انتخاب و بیان رخ می دهد .

157. و آداب عبادی و فروعات جملگی تمرین عملی تبدیل جبر زندگی به اختیار است و بی تردید این تلاش آزادی بخش را نمی توان به جبر و اکراه و زور انجام داد و به نتیجه رسید . یعنی از طریق جبر نمی توان از جبر رها شد و لذا این امور را عبودیت نامیده اند یعنی پرستش و پرستش عملی عاشقانه است و عمل عاشقانه قلمرو اشد آزادی عمل است و این است که عبادات اکراهی عین نبرد با دین است و عین فسق است مثل عشقبازی با اکراه و زورکی و دروغین .

158. دین راهی در درون دارد و روشی در برون . این راه درون همان راه اندیشه و تفکر و تذکر و نقب عرفانی در سمت ذات است که تماماً نیازمند آزادی اندیشه و آزاد اندیشی فرد است و قدرت خلاقیت در دیدن و شنیدن و فهمیدن و باز آفرینی و این است تأکید قرآن بر شنوایی و بینایی دل و ذکر .

159. آدمی به میزانی که راه خدا را در درون خود می پیماید در برون از خود قدرت تبدیل جبر به اختیار را دارد در حداقل فعالیت فیزیکی . و به میزانی که آدمی در این راه باطنی ضعیف و فلج

است در بیرون از خود در زنجیر است و شبانه روز در حال جان کندن است و نیازمند آزادی عمل بیشتری است و در بیرون با همه چیز درگیر است .

160. آزادی درونی آدمی را از آزادی های بیرونی بی نیاز می کند .

161. آزادی لیبرالی مختص مردمانی است که در طی طریق راه خدا در خویشتن و در امر تفکر و تذکر کاهل هستند و لذا در بیرون نیازمند فعالیت های شدیدتر و آزاد تری هستند و جهان بیرون را سراسر غل و زنجیر می یابند و با آن در ستیزند . اینان همان تنوع پرستان و بولهوسان و مشتاقان آزادی های فسق و فجوری و بی بند و باری هستند . آزادی برای این جماعت افسار گسیختگی اراده است که آنان را به اسارتها افکنده است . این آزادی خود اساس اسارت است و هرچه بیشتر شود اسارتها و بندها شدید تر می شوند . این آزادی ضد آزادی است که گاه حقوق دیگران را مورد تجاوز و ناامنی قرار می دهد . برای این جماعت قانون و مجازات و زندان به مثابه شریعت جبری عمل می کند .

162. احکام شرع و اخلاق آن آدابی هستند که آدمی را از افتادن در دام اسارتها مصون می دارند . این معنای دیگری از لاکراه فی الدین است .

163. آنان که برحسب ظاهر در بیرون آزاد ترند در درون اسیرتر و مبتلا تر و زنجیری ترند و به عکس .

164. آزادی دارای هیچ تعریف و شرایط معینی نیست بلکه یک احساس درونی است که انسان های معنوی تر بیشتر از آن در درون خود برخوردارند و آدم های مادی تر در درون خود معذب تر و در

زنجیرند و جان می کنند و لذا از طریق مسکرات و مخدرات و جنبش های فیزیکی تلاش می کنند این غل و زنجیرهای درونی را پاره کنند و لحظاتی احساس آزادی روح نمایند .

165. آدمهائی که حتی ساعتی نمی توانند آرام بنشینند بی آنکه کاری کنند یا حرفی بزنند در درون خود در زنجیرند و جان می کنند .

166. رقاصی و جنب و جوش کاذب و پر کاری و اشتغال شدید از ویژگی های انسان هایی است که روحاً در زنجیرند و بدین طریق غل و زنجیرهای درونی خود را می گسلند و گاه در این تلاش به جرم و جنایت می گرایند .

167. خشم و پرخاشگری نیز روشی برای رهایی از اسارت های روح است . تخدیر و مستی نیز روشی دیگر است .

168. تفکر و تأملات درونی و نقب روحی در خویشتن سالمترین روش برای توسعه ظرفیت درونی است که آدمی فضای بیشتری برای تنفس روح داشته باشد و احساس خفقان نکند .

169. مؤمنان جهان باطنی خود را توسعه می دهند و آفاقش را می شکافند و بدین طریق بر آزادی روح خود می افزایند ولی کافران که از جهان درونی بیگانه و بیزارند شبانه روز مشغول توسعه و تملک جهان بیرونی هستند و هرچه که این جهان بیرونی وسیع تر می شود اسارتها توسعه می یابند و فرد مستهلکتر می گردد زیرا برای حفظ و حراست از جهان تصرفی خود شبانه روز بایستی بجنگد . هر مالکیتی در بیرون یک دام و زنجیر است .

170. تلاش سوسیالیست ها برای حذف و نابودی مالکیت خصوصی بدون توسعه معنوی و گشایش روحی در جامعه یک تلاش مذبحخانه و محکوم به شکست بوده است که تجربه شوروی سابق دال بر این ادعاست .

171. انسانی که در درون خود فضای سالم و روشن برای زندگی ندارد فقط در اشیای بیرونی امکان زیستن دارد و در مالکیت های خود احساس وجود می کند که آن هم موقتی است و هرگز آرامش و رضایتی حاصل نمی کند و مستمراً بایستی بر وسعت مالکیت های خود بیفزاید هرچند که هر مالکیتی یک دام و زندان و زنجیر است .

172. سوسیالیزم مارکسیستی یک راه حل جاهلانه برای رسیدن به آزادی است .

173. سوسیالیزم اقتصادی محصول طبیعی جامعه ای معنوی و درون گرا و ایمانی است .

174. سوسیالیزم فقط به کار جوامع ایمانی - عرفانی می آید و در جوامع کافر و منافق تبدیل به اشد عذاب و تشنج و خفقان و فساد و غارتگری پنهان می شود .

175. سوسیالیزم فقط در جامعه ای ممکن است که به آزادی روح رسیده باشد و آن در جامعه امام زمانی رخ می نماید که هیچ کس نگران فردا نیست و همه اهل حال هستند و در محضر پروردگار خویشند و خداوند را در درون خود یافته اند و با او زیست می کنند که جان جهان است .

176. آزادی محصول عرفان نفس است و عدالت هم در جامعه ای ممکن می شود که اکثریت مردمش به درجه ای از این عرفان و گشایش روحانی نائل آمده باشند .

177. آزادی ، عدالت و عرفان واقعه ای واحد است و این مثلث سعادت بشری بر قاعده عرفان استوار است . عرفان مولد آزادی روح و عدالت جامعه می شود یعنی جستجوگری خداوند در

درون خویشتن منشأ آزادی و عدالت است. تا روح آدمی آزاد نشود تاب تحمل دیگران را ندارد و ظلم ادامه دارد .

178. آزاد ، خداست (البار) و هرکه با اوست آزاد است .

179. خداوند مستقل است (صمد) و هرکه با اوست دارای استقلال وجود است .

180. خداوند صاحب اختیار است (مختار) و هرکه با اوست صاحب اختیار است .

181. خداوند صاحب اراده است (مرید) و هرکه با اوست صاحب اراده می شود .

181. این صفات و مقامات به معنای شراکت با خدا نیست بلکه به معنای جانشینی و مقام خلافت الّهی انسان است در درجات اخلاص و ظهور .

183. آنانکه دین خدا و احکام الّهی را جبر و جباریت می پندارند با دین خدا در ستیزند و لذا مبتلا به جباریت حق شده اند چون راه آزادی را نمی پذیرند و مسئولیت حیات و هستی خود را نمی خواهند و لذا حاکمیت جبر الّهی به کافران جهت راضی کردنشان به اختیار و آزادی وجود است به جبر : جبر اختیار !

184. آزاد بودن مسئول بودن است و لذا آنانکه از مسئولیت حیات و هستی خود می گریزند به جبر مبتلا می شوند و به اسارتها می افتند و این معنای جبر اختیار است که در این جبرها مجبور می شوند که مسئول خویش باشند یعنی آزاد باشند .

185. به بیان دیگر انسان مجبور است که مختار باشد و از آزادی اختیار خود راه گریزی ندارد و دوزخ قلمرو ابتلای به اختیار جبری است و جبر اختیار .

186. چرا انسان های کامل که مظهر غایت حریت و بریت هستند مظهر نهایت ضعف و ناتوانی اند چرا آنان که معرف اراده و اسماء الهی هستند خود اسوه استضعافند . این ظهور آزادی و استقلال از غایت درماندگی است . و عارف یک انسان به غایت ضعیف و فقیر و مریض و تنهایی است که به هیچ کس جز خدا نیازی ندارد و بلکه همه محتاج اویند . محتاج نور آزادی و حریت و بریت اویند و کرامات او نیز حاصل همین نور است . زیرا کرامت و معجزه و قدرتی برتر از بی نیازی در حین اشد نیاز نیست . شاهی در اوج فقر ، جمع در اشد تنهایی .

187. آزادی یعنی بی نیازی و استقلال در اشد نیازمندی و تنهایی و فقر و درماندگی .

188. پس انسان کامل یا عارف واصل و امام اسوه ی آزادگی و معرف و نمایانگر حقیقت آزادی انسان است . او جمال آزادی روح است .

189. و عجباً که اسوه های آزاده گی و حریت یعنی امامان ما جملگی در زندان زیسته اند که یا حبس خانگی بودند و یا زندانی حکومت .

190. در زندان است که میزان آزادی روح آشکار می شود.

191. آزادیخواهی که عمری را در زندان بسر می برد برآستی چه احساس و معنایی از آزادی دارد در حالیکه با اندکی معامله می تواند آزاد باشد و بلکه به قدرت هم برسد . پس آزادی یک حقیقت روحی و باطنی است و گرنه آزادیخواهان در زندان ها چه می کنند . خداوند آنان را به زندان می کشاند تا معنای حقیقی آزادی روح را به آنها بنمایاند .

192. اگر آزادی یک معنای بیرونی و اجتماعی محض باشد پس تحمل حبس برای آزادیخواهان امری مهمل و جنون آمیز است. زیرا آنها مبارزه می کنند که آزادتر شوند نه اینکه زندانی شوند و

تمام آزادی خود را از دست بدهند . پس همه کسانی که برای آزادی مبارزه و جانفشانی می کنند آزادی روح را جستجو می کنند نه آزادی تن را و اتفاقاً یک انسان به راستی آزادیخواه در زندان است که با تمامیت آزادی روح خود مواجه می شود و از آن برخوردار می گردد و این اجر آزادیخواهی است .

193. ولی آنانکه برای آزادی های اجتماعی مبارزه می کنند مستحق کشف و درک آزادی روح هستند و قدرش را می دانند .

194. آزادی اجتماعی برای مؤمنان چیزی جز آزادی حیات دینی نیست و جامعه ای که دارای امنیت جانی و مالی و ناموسی و تربیتی و اخلاق نباشد جامعه ای ظالم و متجاوز است که مؤمنان آزادیخواه بر علیه آن مبارزه می کنند. بنابراین فقدان عدالت موضوع محوری مبارزه جهت آزادی از ظلم است .

195. آزاد بودن همان خود بودن است (بی خود نبودن) پس این همان عدالت است طبق تعریف علی (ع) . پس آزادی برآیند عدالت است .

196. حکومتی که مردم را وادار به پیروی از الگوهای خودش می سازد یعنی مردم رابه سوی بی خودی و از خود بیگانگی می کشاند و این عین ظلم است و زور . و این همان حکومت طاغوت است که مردم را به سوی ظلمت می کشاند زیرا بی خودی همان جنون و تاریکی عقل و اراده است .

197. چرا آزادیخواهان به زندان و شکنجه و اشد زجر و اسارت تن دچار می شوند ؟ خداوند هر کسی را بسته به ادعایش امتحان می کند که آیا صادق است یا نه . کم نیستند کسانی که پس از

آزادی از زندان مبدل به دیکتاتورترین و ظالمت‌ترین عناصر در جامعه می‌شوند و از همه انتقام می‌گیرند و همه را به بند می‌کشند اینان آزادیخواهان قلبی و حقه باز بودند که رسوا می‌شوند اینان سلطنت می‌خواستند نه آزادی ولی آزادیخواهان صدیق در زیر شکنجه‌ها روح خود را کشف کرده و به آن ملحق می‌شوند و روحانی می‌گردند و این است آزادی زیرا روح بال پرواز انسان از اسارت تن است .

198. آزادی این است که آدمی نه کسی را در خود گروگان بگیرد و اسیر خود کند و نه اسیر در دیگران باشد . یعنی خود خودش باشد نه اضافه و نه کم و این مقام عارف است . پس راه آزادی جز عرفان عملی نیست که دین باطن است . پس آزادی جز در دین خدا نیست . دین عرفانی ! و این همان عروۃ الوثقی است .

199. هیچ انسانی به اندازه کسی که برای آزادی زندان و شکنجه دیده است نیازمند و قدرشناس عرفان نیست و این اجر مبارزه اوست که در زندان برای نخستین بار متوجه خویشتن خویش شده و درب وجود را یافته است تا بر خانه وجود که خانه خدا و آزادی است ملحق شود و بر کرسی هستی خود مستقر گردد و سلطان وجود شود و اینست مقام عدل و کرسی آزادی .

200. آنکه آزادی را جز در دین خدا نمی‌یابد و دین خدا را مکتب آزادی می‌یابد به راستی دین را یافته و خدا را شناخته است و در غیر این صورت در ضلالت است و از اهالی طاغوت و کفری مقیم دوزخ جاوید هرچند که نماز شب بخواند . او در قرآن جز آیات قتال را نمی‌یابد و درک نمی‌کند زیرا مخاطب و منظور این آیات است زیرا خداوند حکم به قتل او داده است . در قرآن هرکسی آیات مربوط به خودش را می‌یابد . مؤمنان آیات رحمت را ، کافران آیات شقاوت را و

منافقان آیات متناقض و متشابهات را . قرآن کتاب آزادی است و آیه الكرسی هم که قلب قرآن است ، قلب آزادی است و عروه الوثقی عروج به آسمان و دستگیره عرش و کرسی پروردگار است .